

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال یازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۳۹۹

صفحات ۱۷۴-۱۴۵

اخلاص در بینش عرفانی و ارتباط آن با سایر مقامات

دکتر ماه نظری^۱

چکیده

اخلاص، انفراد است؛ یعنی از همه بریدن و به خدا پیوستن و بر بساط محبت نشستن و مرغ تیزپرواز آمال و علائق را پُرکنند. عارف نباید به عبادات خویش مغرور و متکی باشد؛ چون خودبین، خداین نگردهد. بلکه عارف رستگاری و تنزیه روح خویش را به عنایت الهی نسبت دهد، نه به کوشش خویش. اخلاص، نوری است که در نهاد عارف، افروخته می‌شود تا از شرک و اشتراک اعراض کند. سالک در نخستین قدم، باید دل را از آلودگی‌ها بزدايد و در تمام امور ریا نوزد و در اعمال و عبادات خویش، رضایت و خشنودی خداوند را بجوید. راه حق از عبادت خدا جدا نیست و جزء خالق یگانه و رضایت او هدفی وجود ندارد. نویسنده این مقاله می‌کوشد در این پژوهش مشخص کند که آیا با عبادات می‌توان به اخلاص راه یافت؟ یا برای نیل به اخلاص به امور و معارف دیگری نیز نیاز است؟ در این میان حجاب‌هایی که سالک را از اخلاص دور می‌سازند، چیست؟ این مقاله به روش توصیفی - تحلیلی با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای انجام گرفته است. هدف از این پژوهش ادراک مراتب و وسایطی است که درک و نیل به آن وسایط، سالک را به مراتب اخلاص نزدیک‌تر کند و با استمداد از آن حجاب‌ها و موانع را یکی پس از دیگری پس زند، تا جمال جانان بر او جلوه‌گر شود. از جمله دریافته‌های مخاطبان از خوانش این پژوهش این است که مولانا اخلاص را تسلیم محض سالک، در برابر حکم بی‌چون و چرای حق تعالی می‌داند...
واژگان کلیدی: شریعت، عرفان، اخلاص، مقامات، حجاب.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران.

Nazari113@yahoo.com

تاریخ پذیرش

۹۹/۱۱/۵

تاریخ دریافت

۹۹/۴/۲۱

۱-۱- مقدمه

اخلاص، پاک نگه داشتن قصد و نیت است از توجه به غیر حق؛ نیز از تمام لذات دنیایی و آخرت پرهیز کردن است. مقصود سالک، قرب الهی است. در واقع عارف با تمام وجود از صفات مذموم مبرا گشته و نیت پاک گردانده و با جان و دل اخلاص می‌ورزد. اول قدم در راه اخلاص، طالب حق و جویای حقیقت بودن و از بند بندگی نفس رهیدن و راه هدایت و رستگاری پیشه کردن است؛ که آن بنده را به قرب الهی می‌رساند و وجه الهی منظر و قبله گاه عارف می‌گردد.

متقیان با سلامت و ایمنی به بهشت گام برمی‌دارند. اخلاص باید در گفتار، افعال، عبادات، احوال و واردات غیبی باشد؛ زیرا حکمرانی شیطان بر نااهلان و ریاکاران است نه با مخلصان.

نشانی داده‌اند انــــدر خرابات که التوحید اسقاط الاضافات

(آذری طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۴)

اخلاص، توحیدی بی‌امیغ و عشقی یگانه و بی‌همتا نسبت به خالق هستی است. کمال مراتب عرفانی، به خلوص می‌انجامد. تمام اعمال و گفتار و اندیشه مخلص، در ید قدرت الهی است با سلب اختیار از طالب. سالک باید از همه آرزوها ایمن شود، تا ایمان وی استحکام یابد. از خبیثات ظاهر گردد و دل و جان در قمارخانه عشق، بیازد و از لذت‌های نفسانی بگذرد تا بهار اخلاص روی نماید و محبوب ظاهری و امیال دنیایی در نظرش رنگ بازد تا محبوب حقیقی جلوه‌گر شود. با اقرار زبانی و اعتقاد قلبی با مرکب تیزرو «لا اله الا الله» هرچه مادون الله است پی‌کند تا با تصدیق توحیدی، به سرحد یقین برسد و احوال عالم غیب بر او عیان گردد و هر لحظه مراتب قرب را طی کند و معراجی روحانی پیش گیرد. برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای وسایطی چون توبه، طهارت، کشتن نفس‌آماره، صبر، مداومت، تقوا و... الزامی است. مخلص کسی است که اعمال و عبادات خویش را برای خالق جهان به اندازه دانه خردلی بزرگ نشمارد و خود را هیچ انگارد؛ زیرا عمل خالص: «آن باشد که فرشته نداند تا نویسد و شیطان نبیند تا فساد کند و نفس نبیند تا عجب آورد و به خدا

پیوندد و خود را از غیر خدا ببرد.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۶۵) در این احوال مدح و ذم خلق برایش یکسان است.

۱-۲- اهداف و پرسش های پژوهش

نویسنده در پژوهش پیش رو سعی دارد با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی-تحلیلی، اخلاص را علاوه بر بررسی از نظر واژگانی، آیات و احادیث قرآنی، در برخی از منابع و آثار عرفانی مورد تحلیل قرار داده؛ سپس با استخراج مباحث در بردارنده «اخلاص» در موارد قید شده به طبقه بندی آنها پردازد.

نیز می‌کوشد در این پژوهش مشخص کند که آیا با عبادات می‌توان به اخلاص راه یافت؟ یا برای نیل به اخلاص به امور و معارف دیگری نیز نیاز است؟ در این میان حجاب‌هایی که سالک را از اخلاص دور می‌سازند، چیست؟

۱-۳- پیشینه پژوهش

می‌توان کتب فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی از سید جعفر سجادی، فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی از گل بابا سعیدی، و کشف المحجوب هجویری، رساله قشیریه از ابوالقاسم هجویری، اسرارالتوحید از محمد منور، اللمع از ابونصر سراج، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه از عبدالرزاق گیلانی، انیس العارفين از صفی الدین محمد طارمی و... را پیشینه‌های این بحث دانست. در کتب مذکور به صورتی گذرا به موضوع اخلاص پرداخته شده است اما در این آثار ادبی ارتباط اخلاص به صورتی دقیق با مقامات عرفانی سنجیده نشده است و این پژوهش در نوع خود دارای نوآوری بوده و ارتباط موضوع از جوانب گوناگون مورد بررسی واقع شده است.

۱- بحث اصلی

۱-۲- تعریف اخلاص

اخلاص: «پاک کردن، دوستی و عبادتی بی‌ریا است؛ در نزد سالکان: به معنای خلوص و تصفیه عمل از تمام شوائب است، مانند ریا و عجب و کبر و حظوظ نفسانی که حاجب حقیقت و مایه فساد عمل گردد. اعم از آن که مبطل ذات عمل باشد و یا موجب تباهی روح

و حقیقت اعمال گردد. «(سجادی، ۱۳۷۰: ۶۴) اخلاص، زناز خدمت و طاعت بستن برای محبوب حقیقی است.

ازو هر عالمی چون سوره‌ای خاص یکی زو فاتحه و آن دیگر اخلاص

(محمودشبهستری، ۱۳۷۶: ۱۴۰)

در قرآن کریم آمده است: « قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزِنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. » گفت: ای پروردگار من، چون مرا نومید کردی، در روی زمین بدی‌ها را در نظرشان بیارایم و همگان را گمراه کنم؛ مگر آنها که بندگان با اخلاص تو باشند. (الحجر/۳۹-۴۰) در همین سوره خداوند تأکید می‌کند: «قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ.» (همان/۱) اخلاص همان راه مستقیم است که به من می‌رسد.

اگر خواهی که گردی بنده‌ی خاص مهیا شو برای صدق و اخلاص

(محمودشبهستری، ۱۳۷۶: ۵۷۹)

«اخلاص آن که از غیر حق مبرا آیی یا آن که انسان در هر کاری که میکند و هر سخنی که بر زبان می‌آورد به خدا توجه داشته باشد و از صمیم قلب او را به یاد داشته باشد و به خلق نیک و بد آنها توجهی نکند و از آنها قطع نظر نماید.» (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۵۷۹-۵۸۰) چنان که مولانا اخلاص را تسلیم محض سالک، در برابر حکم بی‌چون و چرای حق تعالی می‌داند:

مردم باید بود پیش حکم حق تا نیاید زخم از ربُّ الفلق

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱۵/۹۱۱)

در قرآن آمده: «الْأَللَّهُ الْدِّينَ الْخَالِصُ» (زمر/۳) در رساله‌ی قشیریه در مورد اخلاص آمده: «طاعت از بهر خدای کند چنان که هیچ چیز دیگر با آن آمیخته نباشد و بدان طاعت، تقرب خواهد به خدای عزوجل و با کسی دین خدای عزوجل تصنعی نجوید و محمدتدی چشم ندارد از خلاق و جاهی امید ندارد [یا معنی که آن را ازین حد بیرون برد به ظاهر و باطن] و اگر گویند صافی به کردن سر بود از دیدار مخلوق درست آید.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۲-۳۲۳)

۲-۱- حقیقت اخلاص

حضرت علی^(ع) فرموده است: «العبادة لخالصة أن ليرجوا الرجل الأربه ولا يخاف ألاً ذنبه» یعنی عبادت خالص آن است که فرد جز به پروردگارش امیدوار نباشد و جز از گناهش نترسد. (آمدی، ۱۲۴۵: ۱۹۹)

«بدان که چون نیت بشناختی که باعث بر عمل وی است و متقاضی وی است آن متقاضی اگر یکی بود که آن را اخلاص گویند و چون متقاضی دو باشد آمیخته باشد و خالص نبود و آمیخته چنان بود؛ مثلاً که روزه دارد از بهر خدای تعالی ولیکن پرهیز از خوردن نیز مقصود بود برای تندرستی و... یا کم مؤنتی مقصود بود نیز، با آن که در طبخ طعام و ساختن آن رنج نرسد.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۴۷۲-۴۷۴) در این حال، اخلاص هر لحظه روی ننماید و نفس هر لحظه طرح مکر تازه‌ای می‌اندیشد، تا سالک اعتماد به اخلاص خویش ورزد؛ درحالی که شعبده نفس، در چشم او حق را باطل و باطل را حق، جلوه دهد. اخلاص، تصفیة دل و عمل از تمام شوائبی چون ریا، عجب و لذت‌های نفسانی است که مایة فساد عمل می‌شود. آن چه که باعث تباهی روح و حقیقت اعمال شود از حقیقت اخلاص دور می‌گردد؛ زیرا عجب یکی از آفات راه بلوغ و کمال روح سالک است و مُعجب زندانی تصورات باطل خویش است؛ پس باید از پوسته و پیله خودستایی بیرون آید.

نردبان خلق، این ما و منی ست عاقبت این نردبان، افتادنی است

هر که بالاتر رود، ابله است کاستخوان او بتر خواهد شکست

(مولوی، ۱۳۶۷: ۲۷۶۳/۴-۲۷۶۴)

ز نردبان درون هر نفس به معراجند پیاله‌های پر از خون نگر که آیاتست

(مولوی، ۱۳۷۶: ۴۷۷)

اخلاص، زمانی پرده از صورت برمی‌گیرد که ریشه هوا و آرزوها در کوره گداخته شده ریاضت، خاکستر گردد. در این حال باید نظر به حق داشت تا اخلاص بر قلب حاکم شود که گذشتن از این مرحله خود وادی بس خوف‌انگیز و دشواری است.

۲-۳- همراهی اخلاص با معاییر ارزشمند زندگی

۲-۳- اخلاص و عرفان

«ریای عارفان، فاضل‌تر از اخلاص مریدان است و... جنید گوید: اخلاص سرّی است میان بنده و خدای نه فرشته داند که بنویسد و نه شیطان داند که آن راتباه کند و نه هوا داند که آن را بگرداند.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۵) در اصطلاح متصوفه اخلاص: «آنست که از غیر حق بری گشته و روی دل به وی داشته باشد و هرکاری که کند و هرسخنی که گوید قطع نظر از خلق کند و به مدح و ذم ایشان التفات نکند. به عبارت دیگر، جمیع حرکات و سکناات و نشست و برخاست‌ها و کردار و گفتارهای سالک برای خدا انجام گیرد.» (سعیدی، ۱۳۸۴: ۶۷)

ارواح مخلصان، قبل از تعلق به بدن، مجرد بودند و وابسته به ملزومات ظاهر و صورت نبودند. در این حال بر خان کرم الهی ارتزاق معرفت می‌نمودند. بعد از تعلق به جسم، به حرص و خودخواهی، جاه طلبی و... که از نشانه‌های جهان مادی است آمیزش یافته و در دام تعلقات اسیرگشته؛ حال چون پرنده‌ای در دام گرفتار شده، باید یک‌یک بندها را بگسلد تا لایق مأمّن ازلی خویش گردد. روح مخلصان، از دنیای مادی و آلودگی‌ها، کناره‌گرفته و برای پیوستن به جان پاک، سیر به عالم بالا را آغاز می‌کند. در این حال، دل مسندِ جلوسِ اخلاص می‌گردد و آنچه نادیدنی است او بیند؛ زیرا رازی است اخلاص بین مرید و خداوند، که باری تعالی، مُهر و نشان آن را در دل آن‌ها، حک خواهد کرد؛ که «القلبُ بیتُ الرَّبِّ» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۶۲)

جان‌های خلق پیش از دست و پا
می‌پَریدند از و فـا اندر صفا
چون به امر اِهبَطُوا بندی شدند
حبس خشم و حرص و خُرسندی شدند

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱ / ۶۲۵-۶۲۶)

لَا تُكَلِّفْنِي فِئَانِي فِي الْفَنَاءِ
كَلَّتْ أَفْهَامِي فَلَا أَحْصِي ثَنَاءَ

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۲۸)

عرفان به طریق «تصفیه باطن و تخلیه سرّ از غیر و تجلیه روح است و این طریق معرفت انبیا و اولیا و عرفاست و این نوع معرفت کشفی و شهودی، غیر از مجذوب مطلق، کسی دیگر را میسر نیست؛ مگر به سبب طاعت و عبادت قلبی و نفسی و قلبی و روحی و سرّی و خفی.» (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۷) ابویعقوب نهرجوی گوید: «صحت بندگی کردن اندرفنا و بقاست از آن چه بنده از کل نصیب خود تبرا نکند شایسته خدمت به اخلاص نگرده؛ پس تبرا از نصیب - آدمیت فنا بود و اخلاص اندر عبودیت بقا.» (هجوی، ۱۳۸۷: ۳۱۶)

عین القضاات در کتابش چنین نوشته است: «ابراهیم خلیل را در میان ارواح برگزیدم؛ چون هیچ روح چنان با سخا و بخشش ندیدم که روح ابراهیم را بود. پس چون عطا و سخا حلیه و خلق ماست، ما نیز حله خلعت در وی پوشانیدیم... و هیچ روح متواضع و گردن نهاده تر از روح موسی ندیدم؛ پس او را به کلام خود مخصوص کردیم و نظر به روح مصطفی کردیم؛ در میان ارواح هیچ روح مشتاق تر و محب تر از روح او ندیدیم. پس او را به رؤیت خود برگزیدیم... . إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ وَيَكْرَهُ سُفَاهَهَا. آنست که هر که عالی همت تر، کار او رفیع تر.» (عین القضاات، ۱۳۷۷: ۳۰۸)

یکی از ویژگی های اخلاص توکل بر خالق هستی است که رحمانیت و عنایت او شامل حال همگان است. چنان که حافظ سراید:

حبیباً در غم ســـــودای عشقت توکلنا علی رب العباد

(حافظ، ۱۳۷۳: ۳۳۸)

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش
(همان: ۲۴۵)

۲-۴- اخلاص و صدق

صدق، متضاد کذب و کژی است. صدق، مایه استواری ایمان و اعمال می گردد. در گفتار و کردار اهل صدق، تزلزل، سالوس و ریا، راهی ندارد. صادقان در عشق به محبوب، اصرار می ورزند از سر صدقت و یگانگی و در اطاعت از حق استقامت و پایداری نشان می دهند

برترین معیار صدق، رعایت رضایت حق است. «مراد از صدق، فضیلتی است راسخ در نفس آدمی که اقتضای توافق ظاهر و باطن و تطابق سرّ و علانیت او کند، اقوالش موافق نیات است و افعال او مطابق احوال. آن‌چنان‌که نماید باشد و لازم نباشد آن‌چنان‌که باشد نماید.» (تهانوی، ۱۸۶۲م: ۸۴۷) مولوی چنین سروده است:

خنک آن جان که رود مست و خرامان بر او

ببرهد از خیر تن در سفر مصدر او

خلع نعلین کند و ز خود و دنیا بجهد

همچو موسی قدم صدق زند بر در او

(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۲۱۳)

عارف، از صمیم جان روی به حق دارد و نگاه از خلق بر می‌گیرد و از ریا و شرک بپرهیزد. اخلاص استواری و استقامت بنده است، در اعمال ظاهر و باطن. اگر آراستگی ظاهری، برای تأیید خلق باشد، ریاکار باشد نه صادق و مخلص. اولین گام صادق فخر با نفس خویش، دوری از عجب و اتکا به اعمال نیک، دوری از جاه و مقام دنیوی، تهی شدن از آرزوها، بی‌توجهی به تأیید یا ذم خلق و... است. در این حال معراج به سوی اخلاص، آغاز می‌گردد و عارف چشم انتظار عنایت الهی است، تا ره به مقصود بیابد. صبر که یکی از مقامات سیروسلوک است، خوش به کام و مذاقش گردد، تا عروس حجره‌نشین اخلاص، حجاب از رخ برگیرد و جز خدا نخواهد و جز خدا نبیند. چنان‌که ذوالنون مصری گوید: اخلاص تمام نبود؛ الا به صدق اندرو [وبه صبر براو و به صدق تمام نبود، مگر به اخلاص اندر او...] و مداومت بر او... سه چیز است علامت اخلاص، یکی آنک مدح و ذم عام نزدیک او یکی باشد و دو آن که رؤیت اعمال فراموش کند، سوم آن که در آخرت هیچ نبیند عمل را، عمل خویش. «(قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۳-۳۲۴) مولوی و شیستری این‌گونه سروده‌اند:

زبان صدق و برق رو، برات مؤمنان آمد

که جانم واصل وصل است و هشته بی ثباتی را

(مولوی، ۱۳۷۶: ۷)

ازو هر عالمی چون سوره‌ای خاص یکی زو فاتحه و آن دیگر اخلاص

(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۴۰)

اخلاص و صدق دارای ارتباط تنگاتنگ و تفکیک نشدنی است. این دو واژه از نظر معنایی به هم نزدیک‌اند. اخلاص به معنی خالص گرداندن نیت برای خدا باشد. بنده مخلص باید در تمام امور، خداوند را شاهد و ناظر اعمال خویش بداند. صدق به معنای راستی و درست‌ی است و اطاعت کردن از گفتار و وعده‌های الهی است؛ اما درجه صدق برتر و والاتراز اخلاص و در واقع کمال اخلاص است:

اگر خواهی که گردی بنده‌ی خاص مهیا شو برای صدق و اخلاص

(همان : ۵۷۹)

در اخلاص، نفس را اغنا و کامی نیست و اخلاص یا عام است و یا خاص. « اخلاص آن بود که نفس را اندر وی هیچ حظ نبود به هیچ حال و این اخلاص عام باشد و اخلاص خاص آن بود که آن چه برایشان رود، نه پایشان بود، طاعت‌ها همی آید از ایشان و ایشان از آن بیرون و ایشان را طاعت، دیدار نیفتد و آن به چیزی نشمرند.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۳۲۴)

در صدق، مدهانت و ریا، راه‌نارد و شمشیری است که غیر حق را نیست و نابود گرداند.

گفتم به طیب جان امروز هزاران سان صدق قدمی باشد چون تو قدم افشردی

(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۵۶۶)

رنگ صدق و رنگ تقوی و یقین تا ابد باقی بود بر عابدین

(مولوی، ۱۳۶۷: ۶ / ۴۳۵۰)

سالک در این مقام، وجود خویش را در کورهٔ ابتلا و ریاضت می‌گذارد تا کدورت و تیرگی‌ها زدوده شود و دل را به صلاح درآورد. دل در این مرحله، آینهٔ تمام‌نمای عجایب دنیایی و معنوی می‌گردد. مقام صادق همین بس که دل کعبه و قبله‌گاه او شود، چنان که مولانا گوید:

چون پیش آدم از دل و جان و بدن کنی یک سجده‌ای به امر حق از صدق بی‌ریا
هرسو که تو بگردی از قبله بعد از آن کعبه بگردد آن ســـــو بهر دل تو را
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۰۲)

۲- اخلاص و طهارت

جان و دل مرید را، از شهوات ما و من جز ز زلال بحر تو نیست یقین، طهارتی
(همان: ۲۴۷۶)

طهارت دل، عین توحید محض است، دور از آلودگی و اختلاط. خدا چنین بندگان را دوست دارد. طهارت در اصطلاح عارفان عبارت است: «از پاکی دل از آرایش دیگران.» (برتلز، ۱۳۸۸: ۲۱۴) غزالی طهارت باطن را در سه مرتبه خلاصه کرده است: «۱- طهارت جوارح از معاصی ۲- طهارت دل از اخلاق ۳- طهارت سرّ از هرچه جز حق است.» (غزالی، ۱۳۸۶: ج ۲، ۱۵۶)

هرچه جز حق بسوز و غارت کن هر چه جز دین، از آن طهارت کن
(سنایی، ۱۳۸۳: ۱۳۸)

در قرآن کریم آمده است: «انَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.» خداتوبه کنندگان و پاکیزگان را دوست دارد. (بقره/۲۲۲) «بالاترین مرتبه طهارت، پاکی سرّ دل است پاکی ظاهر دل، پاکی جوارح و اندام‌های تن از معصیت و پاک داشتن تن و جامه از پلیدی‌ها.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۱۴۰) سالک، باید که علاوه بر طهارت ظاهر با طهارت باطن وجود خویش را از گناه، دروغ، ریا، کبر و پاکیزه کند. چون ظاهر آراسته گردید و تخلیه از لوث و پلیدی

در سالک پدیدارگشت، سیردرون آغاز می‌گردد و باطن آراسته، روی به اخلاص می‌آورد و از دوجهان جز حق نخواهد و نبیند.

تن ما دو قطره خون بد که نظیف و آدمی شد صفت پلید را هم صفت طهارتی کن
(مولوی، ۱۳۷۶: ۴۱۸)

تا تزکیه نفس از صفات ذمیمه و حب دنیا و تعلقات دست ندهد، نور اخلاص وجود سالک را منور نخواهد کرد. با ترک وابستگی‌ها، دل عارف به نور اخلاص آراسته و به کشف و شهود میرسد و در عین جان‌گاهی و خلوص، چشم به فیضان نور و عنایت الهی دوخته‌اند.

ملک برهم زن تو ادهم وار زود	تا بیابی هم چو او ملک خلود
خفته بود آن شه شبانه بر سریر	حارسان بر بام اندر دار و گیر...
برسرتختی شنید آن نیک نام	طقطقی و های وهویی شب ز بام
گام های تند بر بام سرا	گفت با خود این چنین زهره کرا...
هین چه میجوید گفتند اشتران	گفت اشتر بام بر کی جست هان
پس بگفتندش که تو بر تخت جاه	چون همی جویی ملاقات اله
خودهمان بُد دیگر او را کس ندید	چون پری از آدمی شد ناپدید...
چون ز چشم خویش و خلقان دور شد	همچو عنقا در جهان مشهور شد

(مولوی، ۱۳۷۶: ۴ / ۸۲۹-۸۴۷)

۲-۳-۴- اخلاص و تهذیب نفس

«تهذیب نفس، تصفیة باطن و زدودن است.» (فروزانفر، ۱۳۷۹: ۴۰) مولوی سروده است:

خشم تو تخم سعیر دوزخ است	هین بگش این دوزخ را کین فحست
کشتن این نار نبود جز به نور	نورک اطفانا نحن الشکور

(مولوی، ۱۳۶۷: ۳ / ۳۴۸۰-۳۴۸۱)

کیمیای اخلاص، روح و جان عارف را از نفس بدفرجام، صیقل داده و تخلیه می‌نماید تا به خلعت و زیورخلود، ارتقا دهد. اطفای آتش دوزخ نفس خُلُق‌های زشت، نزد حکما و عموم صوفیه، شرط حصول معرفت، بعد از مجاهده و ریاضت با نور لطف الهی میسر می‌گردد.

دوزخ است این نفس و دوزخ ازدهاست
هفت دریا را در آشامید هنوز
کاو به دریاها نگردد کم و کاست
کم نگردد سوزش آن خلق سوز...
معده‌اش نعره زنان، هل من مزید
عالمی را لقمه کرد و در کشید

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱/۱۳۷۵-۱۳۷۸)

«إِرْفَعِ نَفْسَكَ مِنَ الطَّرِيقِ فَقَدْ وَصَلْتَ.» (عین القضاة، ۱۳۷۷: ۱۳) در قربانگاه نفس، تولدی دوباره جلوه می‌نماید و معراج سالک آغاز می‌شود؛ چنانچه «عیسی^(ع) از این واقعه خبر داد: لَا يَدْخُلُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ. به ملکوت نرسد هرکه دوبار نزیاید. هرکه از عالم شکم مادر به درآید، این جهان را ببند و هرکه از خود به در آید آن جهان را ببند.» (همان: ۱۲)

جانِ غریبِ اندر جهان، مشتاق شهر لامکان

نفس بهیمی در چرا، چندین چرا باشد چرا؟

(مولوی، ۱۳۷۶: ۷۴۵)

نفسِ دجالِ فریبکارِ بی‌صلاحیتِ انسان را به بیراهه می‌کشاند و یک چشمی است و از دیدن امور باطنی و معنویت نابیناست و نکبت و گمراهی ارمغان اوست؛ به همین خاطر باید به تأدیب و هلاک نفس پرداخت.

دوزخ جای کافران، جنت جای مؤمنان عشق برای عاشقان، محو سزای نفس ما

(همان: ۵۲)

غزالی آورده است که معروف کرخی خود را به تازیانه می‌زد و می‌گفت: «با نفس اخلصی تخلصی (خلاص کن تا خلاص یابی. گفته‌اند که: ایمان، تخم است و عمل، زرع و آب آن، اخلاص.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۴۶۹-۴۷۰)

این نفس فریبنده که غرست و غرورست
هین عشق بر آن غره غرّار مدارید

(مولوی، ۱۳۷۶: ۶۵۵)

برای رهایی از نفس، سالک و عارف یا اولیا و انبیا را، خلوتگاهی است که با تسبیح و ذکر، می‌توان از خویش بی‌خویش شد و هستی را با غسلِ اخلاص، طراوت و حلاوتی بخشید؛ چنان‌که «خلوت‌خانه یوسف، خانه‌زلیخا، خلوت‌خانه ابراهیم، آتش، خلوت‌خانه موسی، طور، خلوت‌خانه عیسی، فلک چهارم، و خلوت‌خانه خاتم انبیا، مقام قرب بود. (فراهی هروی، ۱۳۸۴: ۴۴۵)

جهاد نفس کن؛ زیرا که اجـری برای این دهد شه لشکری را
(مولوی، ۱۳۶۷: ۷۴۵)

«آنچه گذرا و سپنجی است، با قربانی کردن خود در مسلخ آتش، مظهر و نمونه جاودانگی می‌شود. مرگ کامل و تمام بی‌آن‌که هیچ نشانی از خود به جا بگذارد، ضامن رهسپار شدن و راه یافتن ما به عالم علوی است.» (باشلار، ۸۱۳۷۸) وقتی سالک به این آگاهی واقعی رسید که «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» به عتبه فنا گام برمی‌دارد و بی‌اختیار، نفس را ذبح می‌کند. در این حال توحید روی می‌نماید و آینه دل به زیور اخلاص ایمان و یقین آراسته می‌گردد.

چو نیکو بنگری در اصل این کار هم او بیننده، هم دیده است و دیدار
(ر.ک: آذری طوسی، ۱۳۸۷: ۵۴)

۲-۳-۵- اخلاص و تفکر

تفکر کن تو در خلق سماوات که تا ممدوح حق گردی در آیات
(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۴۳)

رسول اکرم فرموده است: « (تفکر ساعة خیر من عبادة سنه) یک ساعت تفکر بهتر از عبادت یک ساله است. ابن عباس گوید: قومی تفکر می‌کردند- در خدای تعالی- رسول (ص) گفت: در خلق وی تفکر کنید و در وی تفکر نکنید که طاقت آن ندارید و قدر آن نتوانید شناخت.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۵۰۳)

به اعتقاد غزالی تفکر برای سه چیز است: «معرفتی، حالتی و عملی. چنان که عمل تابع حالت، حالت تابع معرفت و معرفت تابع تفکر است.» (همان: ۵۰۵) تفکر حرکت جان انسانی، به سوی بینش حقیقت و شناختن ذات هستی بخش الهی است. با این بینش، سالک از قید ظواهر، تعینات و کثرت می‌رهد و با ریاضت به حقایق اشیا دست می‌یابد. در سرحد تفکر، صفات الهی در جان و اندیشه موحدِ مخلص ریشه می‌دواند که صفات الهی ذاتی و همیشگی است. چنان که رحمانیت الهی همه‌را در پرتو عنایت خویش در بر گرفته که اندیشه از ادراک واقعی آن عاجز می‌شود که ادراک عجز از ادراک حق، خود نوعی ادراک است. سالک راه حق وقتی اندیشید در قبضه خواست الهی در حال تقلب و دگرگونی است، از خویش سلب اختیار میکند و یا یقین می‌پذیرد که: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...» (خدا هر چه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و...) (الرعد/۳۹)

۶- اخلاص و تقوا

کمال تقوا و پرهیزکاری به اخلاص می‌انجامد. متقی، از خشم و قهر الهی، خوف دارد که مبدا به فراق مبتلا و مجازات گردد و مخلصانه اقرار دارد که در نعمت و نعمت او را فیض بخش و روزی دهنده یا تأدیب کننده و بیدارکننده ای است و خوف و هراس به دل دارد که مبدا از ره رستگاری و اخلاص به دور افتد؛ زیرا مایه برتری طالب حق؛ میزان تقوای روحی و معنوی او است. چنان که سلیمان « نیکو بنده ای بود. بازگشت او در همه حال با الله بود. در نعمت شاکر و در نعمت صابر بود. به ظاهر ملک و ملکت می‌راند و به باطن فقر و فاقت همی‌راند.» (میبیدی، ۱۳۶۱: ج ۸/۳۶۰)

هست پنجم وادی توحید پاک هست ششم وادی حیرت صعبناک

(عطار، ۱۳۸۷: ۲۶۹)

در قرآن آمده: «انّ اکرمکم عندالله اتقئکم.» (همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست.) (یوسف/۵۳) نیز در اقوال بزرگان و عرفا آمده است که ابوبکر کتانی گوید: «دنيا را بر بلا تقسیم کردند و بهشت را بر تقوا... نصرآبادی گوید: تقوا آن است که

بنده از هر چه دون خدای است پرهیزد... . ابن عطا گوید: تقوا را ظاهر و باطن است ظاهر وی نگاه داشتن حدّها است و باطن وی نیت و اخلاص است.» (قشیریّه، ۱۳۷۹: ۱۶۱-۱۶۲) تقوای بنده از خداوند «بر دو معنی باشد: ۱- خوفِ عقاب باشد ۲- خوفِ فراق... . تقوا و پرهیزکاری از نهی کناره‌گرفتن است و از نفس جدا گشتن و بدان مقدار که بنده از حظ نفس جدا گردد یقین بیابد.» (رجایی، ۱۳۴۹: ۲۹۴-۲۹۶)

۲-۳-۷- اخلاص و توبه

ایمان به توبه و به ندم تازه کرده‌اند وین تازه را لباس تقوی نهاده‌اند

(عطار، ۱۳۸۶: ۲۸۷)

توبه، دست کشیدن از گناه و بازگشتن به طریق حق است. «حقیقت توبه آن است که سالک راه خدا از آن چه مانع وصول او به محبوب حقیقی است چه از مراتب دنیایی و عقبی از آن اعراض نموده، روی به جانب حق آرد در چهار مرتبه: ۱- بازگشتن از کفر که توبه کفار است. ۲- بازگشتن از مناهمی و کارهای بد که توبه فسّاق است ۳- بازگشتن از اخلاق ذمیمه که توبه ابرار است. ۴- بازگشتن از غیر حق که توبه کاملان و انبیا و اولیا است.» (سعیدی، ۱۳۸۴: ۱۷۸) با توبه سالک، به وادی تقدس و اخلاص، طی طریق می‌کند. تا خویش را از لوث معصیت پاک کرده و به جان تولدی دیگر بیاموزد، زیرا تائب صادق چون کودکی است که هرگز غبار گناه بر چهره‌اش ننشسته است. در حقیقت توبه توأم با اخلاص، مقامی است که سالک را از نقص می‌رهاند و به کمال می‌رساند؛ همچون توبه نصوح که از سر صدق و اخلاص بود.

بوی صدق و بوی کذب گول گیر هست پیدا در نفس چون مُشک و سیر

(مولوی، ۱۳۶۷: ۴۸۸۴/۶)

صادق و ارسته گامی جز به راستی بر ندارد و کلامی جز حق، بر زبان جاری نسازد و عملی جز از روی صدق و راستی از وی سرزنند. در غیر این حال کژروی چون تیر کژی است که کمانه می‌کند و به جای هدف به تیر انداز اصابت می‌کند.

درکمان نهد آلا تیـــــر راست این کمان را باژگون کژ تیرهاست

(همان: ۱۳۸۴)

«توبه اول منزلیست از منزل‌های این راه و اول مقامی است از مقام‌های جویندگان و حقیقت توبه در لغت بازگشتن بود و در شرع بازگشتن از نکوهیده‌ها...». (قشیری، ۱۳۷۹: ۱۳۷)

دگراز معصیت نور و صفا دید چـــــو توبه کرد نام اصطفای دید

(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۳۶۸)

«انس مالک گوید: از پیغمبر^(ص) شنیده که گفت تائب از گناه همچنان بود که گناه نکرده است و چون خدای بنده‌ای را دوست دارد گناهش زیان ندارد؛ پس این آیه برخواند که «انّ الله یحب المطهرین» گفتند یا رسول الله علامت توبه چیست؟ گفت ندامت... جنید گوید: توبه را سه معنی بود: اول ندامت و دیگر عزم بر ترک معاودت و سدیگر خویشتن پاک کردن از مظالم و خصومت.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۱۳۶-۱۳۷) اگر یاری خدا نباشد، توبه خالص نیز شکسته می‌شود؛ زیرا اوست که مقلب قلوب و احوال است و گرنه انسان عاجز کجا و تائب باقی ماندن کجا؟

«ثم یتوب الله من بعد ذلک علی ما یشاء والله غفور رحیم» (سپس توبه می‌پذیرد خدا پس از آن، از هر که خواهد و خدا آمرزنده مهربان است.) (۲۷/۹) «و یدهب غیظاً قلبیهم و یتوب الله علی من یشاء والله علیم حکیم.» (و بردارد خشم را از دل‌های ایشان و توبه پذیرد خدا از هر که خواهد و خداست دانای حکیم.) (۱۵/۹) عطار سرده است:

صدتوبه به یک نفس شکستن صدپرده به یک‌زمان دریدن

(عطار، ۱۳۸۶: ۶۵۰)

آن غبار اکنون ز ره برخاسته ست توبه بنشسته گنه برخاسته ست
تو یقین می‌دان که صد عالم گناه از تف یک توبه برخیزد ز راه
آتش توبه چو بر افروزد او هر چه یابد جمله برهم سوزد او

(همان: ۲۹۹-۳۰۰)

۲-۳-۸- اخلاص و توحید

حقیقت توحید، تصفیۀ دل است: «شرط تصفیۀ دل آن است که اول داد تجرید صورت بدهد به ترک دنیا و عزلت و انقطاع از خلق و مألوفات طبع و باختن جاه و مال، تا به مقام تفرید رسد؛ یعنی تفرد باطن از هر محبوب و مطلوب که ماسوای حق است.» (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۲۰۳)

سالک مخلص، بر مذهب خدای خویش باشد و از اختلاط بپرهیزد؛ زیرا اخلاص، سیر کمال است و اختلاط توقف است و نزول. عارف باید صبغۀ الهی را پیش گیرد و از هر چه رنگ تعلق دارد بگریزد:

صبغة الله نـام آن رنگ لطیف لعنة الله بـوی این رنگ کثیف

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱/۷۶۶)

«توحید حکم کردن بود به یگانگی و بدانستن که یکی است.» (قشیری، ۱۳۷۹: ۵۱۲) در قرآن کریم آمده است: «... كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.» (...هیچ چیز همانند او نیست و او است که شنوا و بیناست.) (شوری/۱۱)

۲-۳-۹- اخلاص و دل صافی

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع

دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت

(حافظ، ۱۳۷۳: ۱۷)

«مَنْ أَخْلَصَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنْابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ.» (عین القضاة همدانی، ۱۳۷۷: ۲۲) دل محل کمالات روحانی و مراتب انسانی است، تا مشرف به تجلیات ظهور حق گردد و چون در سرپنجه و سواسات شیطانی یا ظهور ربانی قرار میگیرد، آن را قلب نامند؛ زیرا دایم در بوته امتحان و تقلب قرار میگیرد.

بدان فردی که آمد حبه دل خداوند دو عالم راست منزل

(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۱۰۳)

«حبه دل، آن نقطه خون سیاه است که در درون دل جاری است و اصل حیات از اوست و حیات و فیض از طریق او به اعضای دیگر بدن میرسد و با وجود آن که کوچک است؛ اما جایگاه ظهور عظمت حق است.» (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۱۰۳) دل دارای وادی‌ها و تیه‌های عظیمی است، سالک را احتیاط و ریاضت فراوان لازم است که در ورطه هلاک نیفتد و گمراه نشود.

ز بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دل‌ها

(حافظ، ۱۳۷۳: ۱)

گرچه دل کوچک است ولی مسند ارتقای انسان کامل است چنان که در حدیث آمده است: «لایسعی ارضی ولاسمائی و وسعی قلب عبدی المؤمن التقی التقی.» (عجلونی، ۱۳۸۷: ج ۲ / ۱۹۵)

تاب آن حسن که در هفت فلک گنجا نیست جز که آهنگ دل خسته لاغر نکند

(مولوی، ۱۳۷۶: ۱۲۴۸)

دل صافی و تزکیه شده، مأمّن صفات نیک و پسندیده است و دارای جنبه جسمانی و روحانی است چنان که نجم الدین رازی گوید: «صورت دل را از عالم اجساد ساختند (منشأ نفس است) و جان دل را از خلاصه عالم ارواح پرداختند.» (نجم الدین رازی، ۱۳۷۱: ۱۷۶)

در آن روزی که گل‌ها می‌سرشتند به دل در قصه ایمان نوشتند

(محمود شبستری، ۱۳۷۶: ۳۰۳)

غزالی معتقد است: «جمله لشکر ظاهر و باطن همه به فرمان دل اند و وی امیر و پادشاه است چون زبان را فرمان دهد بگوید و چون دست را فرمان دهد بگیرد و چون پای را فرمان دهد، برود و چون چشم را فرمان دهد، بنگرد و چون قوت تفکر را فرمان دهد، بیندیشد؛ تا تن را نگاه دارد تا زاد خویش برگیرد و صید خویش حاصل کند و تجارت آخرت تمام کند و تخم سعادت خویش بپراکند.» (غزالی، ۱۳۸۶: ۱۸-۱۹)

اخلاص در بینش عرفانی و ارتباط آن با سایر مقامات _____ ۱۶۳

که مرا از خویش هم آگاه نیست در دلم گنجای جز الله نیست
(مولوی، ۱۳۶۷: ۳/۶۶۷)

۲-۳-۱۰- عشق و اخلاص

عشق معراجیست سوی بام سلطان جمال از رخ عاشق فرو خوان قصه معراج را
(همان: ۱۳۳)

عاشق مخلص، ترک کام و نام کند و خود را در دریای عبودیت حق، غرقه بیند و در همه حال دل با خدای خویش دارد و تمام امور خویش را با اخلاصی هر چه تمام تر به خدا واگذارد. اگر نعمتی دهد شکر کند و گریه گیرد صبر پیشه نماید.

ای صفا و ای وفا در جور عشق ای خوشا و ای خوشا اقبال عشق
(همان: ۱۳۰۹)

شربتی دادش از حقیقت عشق جمله اخلاصها از او برمید
ای پاک دلان با جز او عشق مبارزید نتوان دل و جان دادن هر مختصری را
(همان: ۹۹۱ و ۹۷)

در دیدگاه مولانا، عشق ورای فهم و کلام است. پروبال گشودن به حضرت دوست، با عشق میسر می شود و بس. عشق رهبری است به قرب الهی و درسایه و لطف عشق، اخلاص شکوفا می گردد. چشمه فیض عشق، مزرعه و کشتزار خلوص را باور می کند. عارف صفات بشری را در مسلخ گاه عشق، ابراهیم وار در راه معشوق قربانی می کند و دور از هر آمیغی، هروله کنان ره می سپارد و از سوی دیگر محبوب او را با آغوشی باز پذیرا می گردد. مست عشق و معرفت، طی سفر کردن در وادی های ریاضت، زهد و اخلاص را بر عارف آسان و میسر می سازد.

در پاکی بی مهر و کین، در بزم عشق او نشین

در پرده منکر بین، آن پرده صد مسمار را
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۴)

تو سر به سر جانی مگر یا خضر دورانی مگر

یا آب حیوانی مگر کز خلق پنهان می روی

ای صبر بخش زاهدان، اخلاص بخش عابدان

وی گلستان عارفان، در وقت بسط والتقا

(همان : ۱۲۷۷)

آن چه وجود مولانا را سیراب می کند، اخلاصی است از صمیم جان، چنان که می سزاید :

کو چه آمیزد ز اغراض نـهـان در عبادت ها و در اخلاص جان

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱ / ۳۶۷)

چون دل، مملو از عشق گردد، غیر از محبوب بدان راه نیابد. در این مرحله، عاشق حق،

بر نفی خویش و اثبات محبوب ره می سپارد و با اخلاصی هرچه تمامتر طوق بندگی و

طاعت بر گردن می آویزد و از خشوع و خضوع باز نمی ایستد و در سیر با استواری گام

برمی دارد تا به ریسمان اخلاص دست آویزد، تا هرچه جز دوست را در دل بسوزاند. در

عشق عرفانی از پایبندی های ناشی از محدودنگری، خودبینی و خودمحوری خبری نیست؛

تعصب ها فرو ریخته و آزادی و اخلاص روی می نماید و عاشق خود را در معشوق محو و فنا

می بیند.

عشق نان مرده را می جان کند جان که فانی بود جاویدان کند

(مولوی، ۱۳۶۷: ۵ / ۲۰۱۵)

۱۱- اخلاص و عمل نیک

مولانا معتقد است که نیک دیدن از نیک بودن و بد دیدن از بد بودن است.

چشم آدم چون بـه نور پاک دید جان و سیر نام ها گشتش پدید

(مولوی، ۱۳۶۷: ۱ / ۱۲۴۶)

عارف و عابد مخلص، کسی است که ملک دنیا را هیچ انگارد و در همه حال به یاد خدا

مشغول باشد. «عبودیت تمامتر از عبادت بود که اول عبادت بود پس عبودیت، عبادت عوام

اخلاص در بینش عرفانی و ارتباط آن با سایر مقامات _____ ۱۶۵

مؤمنان را بود و عبودیت خواص را و عبودت خاص خاص را. (قشیری، ۱۳۷۶: ۳۰۳)
مولوی سروده است:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حق را دان مطهر از دغل
(مولوی، ۱۳۶۷: ۳۷۲۷/۱)

مرد حق، خشنود از رضای خداست و متکی به عبادت صرف خویش نیست هرچه
گوید از حق گوید، هرچه بیند تجلی جمال دوست را نظاره کند و هر قدم که بر میدارد در
راه پی سپردن نفس خویش است تا به گلستان اخلاص راه یابد. مولانا میگوید:

علم و عمل قبول او بس ای من ز جز این قبول بیزار
(مولوی، ۱۳۷۶: ۲۴)

۲-۴- تقابل اخلاص با موانع و معاصی

۲-۴-۱- تقابل اخلاص با حجابها

برو تو خانه دل را فرو روب موانع تا نگردانی ز خود دور
مهیا کن مقام و جای محبوب درون خانه دل نایدت نور
(محمودشبهستری، ۱۳۷۶: ۲۹۳ و ۲۹۶)

گاه وابستگی به لذات و تعلقات دنیایی، مانع حقیقت جویی و معرفت میگردد و انسان
لحظه به لحظه در ورطه ای از آلودگی و گمراهی، غوطه ور می شود و گاه به خاطر اعتماد
به اعمال و عبادات خویش، ابلیس وار از درگاه قرب و عزت دور می گردد که هر دو،
حجاب راه سالک اند یعنی حجاب ظلمانی به خاطر غفلت یا حجاب نورانی به خاطر
مشغول شدن به زهد و غرقه گشت به عجب، به خاطر اعمال، که هر دو سدی در مقابل
رسیدن به حق و حقیقت است چنانچه گویند: حجاب دو گونه است: «۱- حجاب ظلمانی:
اموری که انسان را از انجام آن نهی کرده اند و لذات طبیعی و عادی که گاه آدمی را به ورطه
نابودی می کشاند. ۲- حجاب نورانی، مانند علوم رسمی که انسان را به سوی حق رهنمون

می سازد و طاعات و عباداتی که انسان در طول شبانه روز ملزم به انجام آن است تا به حضرت حق نزدیک شود.» (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۵۱۳)

دلم از دانش خود صد حجب داشت زعجب و نخوت و تلبیس و پنداشت

(محمود شبستری، ۱۳۷۱: ۵۹۳)

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ صُنْعًا ». بگو آیا شما را آگاه کنیم که کردار چه کسانی بیش از همه به زیانشان بود؟ آنهایی که کوششان در زندگی دنیا تباه شد و می پنداشتند کاری نیکو می کنند. (کهف/۱۰۳-۱۰۴) پس از خود رستن و به سوی حق پیوستن، گامی است به سوی اخلاص و در نور دیدن حجابها. خراباتی شدن از خود رهایی است خودی کفر است اگر خود پارسایی است (محمود شبستری، ۱۳۷۱: ۵۲۴)

سالک در عبادات، ترک رسوم، قیود دست و پاگیر و باز دارنده از حق، میکنند و از کثرت میگریزد تا از خود رها گشته، به وادی اخلاص گام بردارد. در این مقام به خوبی آموخته است که خودپرستی و پسندیده شمردن افعال و صفات خویش، ره به کفر می برد و بس حجابی هولناک است.

سالک برای رهایی و دستیابی به اخلاص، دیده آزمند را با ناوک فقر میدوزد و حجاب امیال را، لگد مال صدق و خلوص مینماید و خود بینی در این حال رخت برمی بندد تا در پرتو خورشید اخلاص به وادی ایمن رهنمود گردد و یار جلوه نماید و دویی و منیت پریشان شده، حجاب تفرقه بسوزد و یگانگی بر مسند دل تکیه زند و دل نازان به انس الهی به خود ببالد و جان در خلوت عیان، دور از هر مانع و حجابی با حق بیامیزد.

هم چنین با آتش پاک کننده ذکر، خیمه حجاب را به آتش و ویرانی میکشاند تا جایی برای غیر حق باقی نماند. غزالی معتقد است: « که میان حضرت حق و بنده حجاب هایی وجود دارد و شرط آن است که ابتدا بنده بایستی حجاب میان خود و حق را از میان بر دارد

و... آن چهار حجاب است: ۱- مال ۲- جاه ۳- تقلید ۴- معصیت. (غزالی، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۳)

جاه و مال گاه برچشمان، چون پرده‌ای، غفلت‌آفرین، مانع قرب و پاکی دل می شود و اساس غفلت و نسیان از حق را فراهم میسازد. چنان که از یاد آفریدگار بازمی ماند. چنان که خداوند در قرآن، بندگان مؤمن و مخلص خویش را تحذیر میکند که مبادا از گروه فریفتگان به جاه، مال و... باشند و میفرماید: «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.» (در برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند دیدند.) (یاسین ۹/۹) این است سزای محجوبان به حق و حقیقت.

۲-۴-۲- تقابل اخلاص با معاصی

معصیت بزرگترین حجاب بین خالق و مخلوق است. حجاب‌ها متعددند به روایتی هجده هزار یا هفتاد هزار و به روایتی دیگر سیصد هزار عالم است و به استناد حدیث: «ان الله سبعین الف حجاب من نور وظلمة.» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ۱۷۹) هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت انسان را فراگرفته است و بس گذرگاه صعب و دشواری است طی مراحل و گمراه نشدن و اسیر و سوسه‌های عبادات و اعمال خویش نگردیدن و یا بار معصیت خوشگامی نفس را نکشیدن و نچشیدن میباشد که گذر گاهی بسیار هالک است.

در *مرصادالعباد*، پنج حجاب رارهنزن دل‌ها می‌داند که سالک را از اخلاص دور می‌گرداند: حجاب زمان، حجاب مکان، حجاب جهات، حجاب ناشی از شهوات و حجاب ناشی از طبع. (نجم رازی، ۱۳۷۱: ۹۲، ۱۶۶ و ۳۱۳) هم‌چنین ما و من در حضرت الهی نمی‌گنجد و در فضای قدسی اخلاص ما و منی، رخت برمی‌بندد آنچه هست اوست و لاغیر.

جناب حضرت حق را دویی نیست در آن حضرت من و ما و تویی نیست

رسد آن گه اجل از حضرت پاک رود پاکی به پاکی خاک با خاک

(محمود شبستری، ۱۳۷۱: ۳۱۷ و ۳۳۹)

۳- نتیجه‌گیری

از نظر مولانا اخلاص، پاک نگه داشتن قصد و نیت است و زدودن وجود از صفات ذمیمه تا ابراهیم وار، نفس را در قربانگاه اخلاص گشته و سرفراز گام در راه قرب الهی نهد. در نظر وی در همه حال، وجه الهی باید منظر و قبله‌گاه عارف گردد؛ بدین منظور اخلاص در طیفی وسیع، گفتار، افعال، عبادات، احوال و... را در برمی‌گیرد. رضایت حق، محوری‌ترین مقام برای رسیدن به مقصود است، توأم با توحیدی بی آمیغ و عشقی یگانه و بی همتا.

در نظر مولانا اخلاص آن است که سالک باید از تمام تعلقات مادی چشم بریندد و از خویشتن خویش بگذرد تا خاشاک وجود را با ذوق و جلوه‌های عرفانی به آتش نیستی بسپارد و با کیمیای اخلاص، روح و جان خود را از نفس بدفرجام صیقل داده و تخلیه نماید. با اخلاص تبدل و دگرگونی امکان حضور می‌یابد، نه عبادات خشک و متعصبانه. در محراب اخلاص، سالک از علم قول و اعمال ظاهری گذشته و به وادی شریعت می‌رسد، تا باطن چون مزبله دان را به گلستانی زیبا و عطر آگین بیاراید. در این وادی باید با تمام وجود، زناز خدمت و طاعت بندد تا به قرب محبوب حقیقی دست یابد.

مولانا معتقد است که با تیغ برنده «لااله الا الله»، جهان مادی را هیچ انگارد تا از مخلوق به خالق بپیوندد. برای رسیدن به چنین مرتبه‌ای و سایطی چون توبه، طهارت، کشتن نفس اماره، صبر، مداومت در عبادات ظاهری و باطنی، تقوا، توکل، رضا و... الزامی است. در نظر او، باز دارنده‌ترین عوامل در راه اخلاص، مُعجب شدن به عبادات و طهارت خویش است که دشوارترین حجاب خواهد بود و این مرحله یکی از وسوسه‌های شیطانی است.

وادی هولناک در برابر مؤمنان، نفس دوزخ‌صفتی است که هر لحظه عطشان، ندای هل من مزید سر می‌دهد و کام او از بلعیدن فرو نمی‌ایستد. در این مرحله طالب، نه تنها با مجاهده و ریاضت، به زیور اخلاص آراسته شود، بلکه از عنایت حق نیز مدد جوید.

روحانیت مخلصان در عشق وافر به حق، صدق بی آمیغ و دوری از ریا، تصفیه دل از
آمال و آرزوها دنیایی، در کورهٔ ابتلا و ریاضت گذاختن، نادیده گرفتن خود، بزرگ نشمردن
اعمال، از مدح و ذم عام رستن، استواری و استقامت بنده در حق، چشم به عنایت الهی
داشتن و... خلاصه می‌شود.

مولانا اخلاص را تسلیم محض سالک در برابر حکم بی چون و چرای حق تعالی
می‌داند و با کلامی موجز «مرده باید بود پیش حکم حق» این اعتقادات را بیان
می‌کند، یعنی سلب اختیار خود و پذیرفتن اوامر و خواست الهی.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم (۱۳۷۶). ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. چاپ اول. تهران: جامی.
- آذری طوسی، حمزه بن علی. (۱۳۸۷). جواهرالاسرار. چاپ اول. تصحیح احمدشاهد. مشهد: سنبله.
- آمدی، ابوالفتح. (۱۳۸۳). اکمال غررالحکم. چاپ اول. به تکمیل مهدی انصاری قمی. قم: دلیل ما.
- باشلار، گاستون. (۱۳۷۸). روانکاوی آتش. چاپ سوم. ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- برتلس، یوگنی ادواردوویچ. (۱۳۸۸). تصوف و ادبیات تصوف. چاپ چهارم. ترجمه سیروس ایزدی. تهران: امیرکبیر.
- تهانوی، محمد علی. (۱۸۶۲م). کشف اصطلاحات الفنون. چاپ اول. هند: کلکته.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۳). دیوان حافظ. چاپ اول. تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: نیلوفر.
- رجایی، احمد. (۱۳۴۹). شرح تعرف. چاپ اول. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). مرصاد العباد إلى المعاد. چاپ چهارم. تهران: شرکت علمی و فرهنگی.
- شبستری، محمود. (۱۳۷۶). گلشن راز. چاپ دوم، مقدمه و تصحیح صمد موحد. تهران: طهوری.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۰). فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. چاپ اول. تهران: طهوری.
- سعیدی، گل‌بابا. (۱۳۸۴). فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی. چاپ دوم. تهران: شفیعی.

- لاهیجی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز. چاپ چهارم. تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی. تهران: انتشارات زوآر.
- مرادی زنجانی، حسین و لسانی فشارکی، محمد علی. (۱۳۸۵). روش تحقیق موضوعی در قرآن- کریم. چاپ اول. زنجان: انتشارات قلم مهر.
- مستملی بخاری، خواجه امام ابو‌ابراهیم اسماعیل. (۱۳۶۳). شرح‌التعرف لمذهب التصوف. چاپ اول. محمد روشن. تهران: انتشارات اساطیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۶۷). کلیات شمس تبریزی. چاپ دوازدهم. به قلم - بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: امیرکبیر.
- _____، _____ . (۱۳۷۶). مثنوی معنوی. چاپ نهم. به کوشش رینولد الین نیکلسون. تهران: بهزاد.
- میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۶۱). کشف‌الاسرار وعده‌الابرار. ج ۸. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۸۷). کشف‌المحجوب. چاپ چهارم. به تصحیح محمود عابدینی. تهران: سروش.

References

- Th Holy Quran. 1997. Tarancleter: Bahaldin, Khorramshahi, Teheran: Jami.
- Amadi, Abolfath. 1425. AH. Akmal Gharr al-Hakam. publikacjji Mehdi, Ansari Qomi. Qom: Dalil Ma.
- Attar Nishabouri, Sheikh Farid al-Din. 1346. Tazkerehto al-Awliya.- Red: Mohammad, Astalame. Teheran: Zavar Publications.
- -----, ----- . 2008. Mantigh al-Tair. Teheran: Sokhan Publications.
- -----, ----- . 2007. Divan Attar. Teheran: Negah Publications.
- Ajluni, Ismail Ibn Mohammad . 1387. Kashf alkhafo and mozailal alalbas. Qom: Cultural Institute.
- AzariTusi, Hamzeh Ibn Ali. 2008. Jawahar al-Asrar, pod redakcją Ahmad, Shahed. Mashhad: Sanbaleh.
- Bashlar, Gaston. 1999. Psychoanalysis of Fire. Tarancleter: Jalala, Sattari, Teheran: Toos.

- Bertelsa, Yevgeny Eduardovich.2009. Sufism and Sufism Literatur. - Tarancleter: Sirius, Izadi. - -Teheran: Jap and International Publishing Company (Islamic Propaganda Organization).
- Bukhari, Khawaja Imam Abu Ibrahim Ismail. 1363 .Sharh altaarf Imazhab altaswof. Mohammad ,Roshan. Teheran: Asatir Publications.
- Ein Al-Qodat, Abdullah Ibn Mohammad .1377.Tamhidat. Correction: Afif Asiran, Teheran: Manouchehri Publications.
- Farahi Heravi, Moinuddin .2005. Hadaygh al-Haqaigh. pod redakcją: Seyed gafar, Sajjadi. Teheran: University of Teheran.
- Forouzanfar, Badi 'al-Zaman .1379. An Interpretation of Masnavi. Teheran: Teheran Publications.
- ——— , ——.1370. Hadiths of Masnavi. Teheran: Zavvar Publications.
- Ghoshiri, Abdolkarim Ibn Hawazan.1379.Rasali Ghoshiri, pod redakcją Badi-ol-Zaman, Forouzanfar. Teheran: Scientific and Cultural Company.
- Hafez, Khajeh Shamsuddin Mohammad. 1373, Divan of Hafez, red. Bahauddin,
- Khorramshahi. Teheran: Niloufar.
- Hojviri, Ali Ibn Othman .2008. Kashfo al-Mahjoub. pod redakcją: Mahmouda, Abedin. Teheran: Soroush.
- Lahiji, Shamsuddin Mohammad.2008.Maftialejaz fi sharh Golshana Raz. Explained by : Mohammad Rezy, Barzegara Khaleghi &Efat, Karbasi, Teheran: Zavvar Publications.
- Rajaei, Ahmad .1349. Sharh taarof, Teheran: Iran Culture Foundation Publications.
- Razi, Najmuddin .1371. Mersad allbad all-Ma'ad. Teheran: Sanai Publications
- Ghazali, Abu Hamed.2007.Kimiyai saadat. pod redakcją: Hassana, Khadivajam. Teheran: Scientific and Cultural Publications.
- ——— , ——.2013.Ehiaelomedin, Correction by :Hassan, Khadioja. Teheran: Scientific and Cultural Publications.
- Sanai Ghaznavi, Abu Al-Majdood Ibn Adam .1383. Hadigheh alhaghighah and Shariato of Al-Iragheh. pod redakcją Mohammada Taghieg, Modarres Razav., Teheran: University of Tehran Press.
- Shabestari, Mahmoud .1997. Golshan Raz. drugie2. wprowadzenie i korekta: Samad, Movahed, Teheran: Tahoori.

- Saeedi, Gol Baba .2005. Słownik pojęć mistycznych Ibn Arabi. Teheran: Shafiee Publications.
- Sajjadi, Seyed Jafar.1370. Słownik pojęć i wyrażen mistycznych. Teheran: Tahoori
- Tahanwi, Mohammad Ali. 1862.Kashaf astelahat alfonoo. Indie: Kalkuta.
- Meybodi, Abolfazl Rashid al-Din .1361. Kashfol-Asrar waO'dat-Abrar. vol. 8 (znany jako komentarz Khajeha Abdullaha Ansarie).- Teheran: Amirkabir.
- Moradi Zanjani, Hossein &Lsani Fasharaki, Mohammad Ali .2006. Methodology و Thematic Research In the Quran Karim. Zanjan: Qalam Mehr Publications.
- Rumi, Jalaluddin Mohammad Balkhi .1367. Generalities - Shams Tabrizi. przez pióro Badi'a al-Zaman, Forouzanfar. Teheran: Amirkabir.
- ———, ———. 1997 .Masnavi Manavi.Reynold Allen Nicholson, Teheran: Behzad